

مطالعات اسلامی: علوم قرآن و حدیث، سال چهل و سوم، شماره پیاپی ۸۷/۳،
پاییز و زمستان ۱۳۹۰، ص ۶۴-۳۵

بررسی سندی و دلالتی احادیث «راسخون فی العلم»*

دکتر مهدی اکبر نژاد^۱

استادیار دانشگاه ایلام

Email: m_akbarnezhad@yahoo.com

روح الله محمدی

دانش آموخته کارشناسی ارشد، دانشگاه ایلام

Email: roohollah_mohammadi@yahoo.com

چکیده

از جمله مسائلی که از دیر باز مورد بحث و اختلاف بوده، این است که تأویل آیات قرآن را چه کسی می‌داند؟ از این رو، دو دیدگاه در بین دانشمندان علوم قرآنی به وجود آمده و مستند هر دو گروه آیه ۷ آل عمران است که آیا در این آیه «راسخون» به «الله» عطف شده یا خیر؟ و اینکه آیا راسخون به تأویل قرآن آگاه هستند یا خیر؟ هر چند به حکم عقل و دلایل متعدد نقلی، آگاهی راسخان از تأویل قرآن روشن است، اما آنچه که در اینجا جای بحث دارد این است که راسخان در علم در این آیه چه کسانی هستند؟ از آنجا که تنها منابع ما در این مورد، روایات وارده از معصومین : است، در این نوشتار به بررسی و تحلیل این احادیث پرداخته و اعتبار این روایات را از نظر سند و دلالت بررسی کرده‌ایم. از رهگذر این بحث که روایات صحیح‌السند و صریح‌الدلالة نیز به آن گواهی می‌دهند، پیامبر ﷺ و اهل بیت : تنها عالمان به علم تأویل و راسخان حقیقی در علم قرآن هستند.

کلید واژه‌ها: مفهوم شناسی راسخون، تأویل، راسخان در علم، رسوخ و راسخ، علم غیب.

* . تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۴/۲؛ تاریخ تصویب: ۱۳۹۰/۶/۲۰.

^۱ . نویسنده مسئول.

طرح مسئله

یکی از مهم‌ترین منابع فهم دین، تفسیر و معانی و مراد آیات قرآن و حدیث است که از رهگذر آن می‌توان به بسیاری از مسائل و مفاهیم قرآنی دست یافت. از جمله مفاهیم قرآنی که فهم آن به بررسی و درک صحیح از روایات منوط است، «راسخون در علم» است، بر اساس آیه ۷ آل عمران که می‌فرماید: (وَمَا يَعْزُبُ عَنْكَ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ). اگر «واو» در «و الراسخون» را عاطفه بگیریم، راسخان در علم، به علم تأویل قرآن آگاه هستند، اما در این باره که راسخان که هستند سخنی به میان نیامده است. اخبار، احادیث و روایات تفسیری، از مهم‌ترین منابعی هستند که به گونه‌ای مستقیم یا غیر مستقیم راسخان در علم را معرفی می‌کنند و این، اهمیت مراجعه به روایات را نمایان می‌سازد که البته اتقان این روایات به بررسی سندی و دلالتی آنها منوط است. از این رو، هدف این نوشتار بررسی روایات در این زمینه و آگاهی از مفهوم تأویل در احادیث «راسخان در علم» و مفهوم شناسی راسخان است.

مقدمه

در باب تأویل و فهم قرآن، در طول تاریخ اندیشه اسلامی، آرا و رویکردهای گوناگونی مطرح بوده است. در عصر نزول قرآن و حضور پیامبر اکرم ﷺ طراوت و تازگی آیات وحی، سادگی ذهن مخاطبان اولیه قرآن و دسترسی به شخص پیامبر، مشکلی در باب فهم قرآن و تفسیر و تأویل آن بروز نمی‌کرد؛ اما به تدریج، گذشت زمان و نشست غبار تاریخ بر چهره آیات، بروز دغدغه‌های تازه ذهنی، اشتغال قرآن بر ابعاد باطنی و عمیق آیات که فراتر از ظاهر تنزیلی آن به نظر می‌رسید از سویی و مراتب گوناگون افهام بشری از سوی دیگر، زمینه اختلاف رأی درباره فهم قرآن و اینکه چه کسی تأویل آن را می‌داند، گردید.

از آنجا که یکی از ابزارهای فهم قرآن از جمله معنی راسخون، اخبار، احادیث و روایات تفسیری هستند، باید اعتبار و دلالت‌های متنی این روایات بررسی شوند. از این رو در این پژوهش ابتدا برای واضح شدن موضوع، به نظرات مختلف در باب تأویل که در آیه مورد بحث ذکر گردیده اشاره خواهد شد و سپس به بحث و بررسی «احادیث راسخون در علم» پرداخته می‌شود.

تأویل آیات قرآن را چه کسی می‌داند؟

خداوند تعالی در آیه ۷ آل عمران می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ) (آل عمران/۷)؛ اوست کسی که کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است. آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که تأویل پذیرند]. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود]، از متشابهات آن پیروی می‌کنند، با آنکه تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. [آنان که] می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه مشابه] از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.

در ترجمه و تفسیر آیه فوق میان مفسران و قرآن‌پژوهان سنی و شیعه، حتی بین مفسران شیعی اختلاف نظر وجود دارد که آیا «الراسخون فی العلم» مستقل است یا عطف بر جمله قبلی یعنی «إلا الله» است.

آیا معنای آیه این است که «تأویل قرآن را جز خدا و راسخون در علم نمی‌داند»؟ یا معنی آن این است که «تأویل قرآن را فقط خدا می‌داند اما راسخون در علم می‌گویند: گرچه تأویل آیات متشابه را نمی‌دانیم اما در برابر همه آیات خدا تسلیم هستیم و همه از طرف پروردگار است»؟ این مطلب از دیر باز مورد بحث و جدل بوده و هر یک از طرفداران دو نظریه دلایلی را برای اثبات ادعای خود- واو در «والراسخون فی العلم»، عاطفه است یا استیناف- اقامه کرده‌اند و سپس هر یک نتیجه‌ای گرفته‌اند. در ترتیب و نظم و معنای راسخون و اینکه چه کسی تأویل متشابهات را می‌داند دو قول گفته شده است:

۱- راسخون، با واو به الله عطف شده است؛ یعنی تفسیر متشابهات را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی‌داند و راسخان هستند که آنها را می‌داند در حالی که (يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا) می‌گویند ما به آن ایمان آورده‌ایم و همه از طرف خداوند است. (به نقل از سید رضی، حقایق التأویل، ۷. ایشان این قول را از مفسرانی از جمله ابن عباس، مجاهد و ربیع نقل کرده است).

۲- «واو» در راسخون به جایی عطف نبوده و اول کلام است بنا براین، منظور این است

که تفسیر متشابهات را جز خدا کسی نمی‌داند و کلمه راسخون اول کلام و مبتداء و جمله بعدی (يقولون ...) خبر آن است. بنا بر این قول، راسخون در علم، تفسیر متشابهات را نمی‌داند، چیزی که هست همگی می‌گویند: ما به آنها ایمان داریم. بنا بر این، تفسیر آنچه جز خدا کسی تأویل آن را نمی‌داند از این قبیل امور است: مدت زندگی این امت، وقت رستاخیز، قیام ساعت و فانی شدن دنیا و زمانی که خورشید از مغرب طلوع می‌کند و موقع نزول عیسی 7 و خروج دجال و مانند آنها، چرا که از اموری هستند که علم آنها مخصوص خداوند عالم است (طبرسی، ۷۰۱/۲).

لازم به توضیح است که سید مرتضی با اینکه از ظاهر سخنش قول اول را می‌توان استفاده کرد (سید مرتضی، ۴۱۸/۱)؛ اما قول سومی را فقط به عنوان یک احتمال در آیه ذکر کرده ولی آن را به کسی مستند نکرده است به این صورت که (وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) را استیناف دانسته و معنی چنین باشد که کسی جز خداوند متعال تأویل متشابه را بعینه و به شکل تفصیلی نمی‌داند؛ چون معنی متشابهات دارای وجوهی هستند و جز خداوند کسی به صورت قطعی معنای آنها را نمی‌داند (همان، ۴۲۰).

آنچه لازم است در اینجا تذکر داده شود و یک دانشمند اهل تحقیق باید در این مقام مورد توجه قرار دهد، این است که این مسئله از همان ابتدا که مورد اختلاف قرار گرفته، از خلط و اشتباه خالی نبوده، یعنی بین مسئله محکم و متشابه (مراد از متشابه) و مسئله تأویل (چه کسی آیات قرآن را می‌داند؟)، و از همه مهم‌تر، اینکه راسخین در علم چه کسانی هستند، خلط شده است. همان طور که این مطلب از ملاحظه مفاد آیه فوق‌الذکر و موضوع بحث و محل نزاع و مورد اختلاف طرفین نیز روشن می‌شود. آنچه گروه اول برای راسخین در علم اثبات می‌کنند غیر آن چیزی است که گروه دوم انکارش می‌کنند. گروه اول می‌گویند راسخین در علم با ارجاع متشابهات به محکومات می‌توانند معنای متشابهات را بفهمند، و گروه دوم می‌گویند علم به متشابهات از علومی است که خدا به خودش اختصاص داده است. به همین جهت ما متعرض نقل ادله طرفین نشدیم؛ زیرا فایده‌ای در نقل آنها و اثبات و نفی شان نبود. (ر. ک: طباطبایی، ترجمه موسوی همدانی، ۷۶/۳) آنچه که باید در اینجا به آن توجه کرد این است که این آیه را باید از ابتدا بازبینی کرد (فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَ ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا). اکنون بخش‌هایی از آیه که باید مورد بحث قرار گیرند به صورت مجزا مطرح می‌شوند:

الف: اما در فاما الذین آمنوا

دو نکته در اینجا تأمل برانگیز است: نخست اینکه «اما» در آیه به چه معنی است؟ دوم: باید توجه داشت که این آیه در صدد بیان اینکه راسخون در علم چه کسانی اند و تأویل آیات متشابه را می‌دانند یا خیر-گرچه از فحوای کلام فهمیده می‌شود- نیست؛ بلکه رفتار دو گروه متفاوت در برابر آیات متشابه را نشان می‌دهد.

در معنی اللیب آمده است:

«أما» بفتح اول و تشدید، حرف شرط و تفصیل و تأکید است و استعمال آن در تفصیل بیشتر است. گاهی از تکرار «اما» صرف نظر می‌شود: ۱- به خاطر اینکه با ذکر یکی از دو قسم، از دیگری بی‌نیازی می‌شود. مانند: (یا ایها الناس قد جاءکم برهان من ربکم ... فأما الذین آمنوا ... فسیدخلهم فی رحمة...) (نساء/۱۷۴-۱۷۵)؛ در این آیه اما دوم به دلیل بی‌نیازی از آن، حذف شده چرا که با توجه به قسم اول، قسم دیگر که در مقابل آن قرار دارد فهمیده می‌شود؛ یعنی «فأما الذین کفروا بالله فلهم کذا کذا» حذف شده است. ۲- یا اینکه کلامی بعد از اما می‌آید و جانشین آن می‌شود و لذا به ذکر آن نیازی نیست. مانند: (هو الذی أنزل علیک الکتاب... فأما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون...)؛ در این کلام جمله «أما غیرهم فیؤمنون به...» حذف شده است. چنان که جمله «والراسخون فی العلم یقولون آمنا به...» بر حذف آن دلالت می‌کند (ابن هشام الأنصاری، ۵۵/۱-۵۸).

رضی الدین استرآبادی از قول ابن حاجب می‌گوید: «أما برای تفصیل است و حذف فعل آن لازم است... و می‌توان گفت اما بر شرط دلالت می‌کند بدین گونه که بگوییم «أما» حرف شرط است به معنای «إن»، و واجب است به دلیل کثرت استعمال، شرط اما را حذف کنیم؛ اما اصل در «أما» این است که برای تفصیل باشد نه برای شرط» (استرآبادی، ۴۶۶/۴-۴۶۷).

حال اگر در آیه شریفه «أما» را به معنی «تفصیل» بگیریم، معنا این گونه می‌شود: کسانی که تأویل آیات متشابه را می‌دانند دو دسته‌اند: دسته اول کسانی هستند که در قلبشان انحراف است و دنبال معنایی هستند که خواسته‌های خودشان را برآورده کنند و دسته دوم راسخان در علم (ریشه داران در علم) هستند که می‌گویند همه چیز از طرف خداست و از هوی و هوس پیروی نمی‌کنند و به اشتباه دچار نمی‌شوند.

بنابراین تأویل قرآن یا آیات متشابه را علاوه بر خداوند، راسخان در علم نیز می‌دانند؛ لذا یکی از دلایل قرآنی که ثابت می‌کند تأویل آیات قرآن را راسخان در علم می‌دانند همین آیه

مورد بحث است؛ اما اینکه راسخان در علم چه کسانی هستند، از این آیه فهمیده نمی‌شود و نیز علم به تأویل به دلایل دیگر از جمله با کمک آیات دیگر و روایات و به حکم عقل، به خداوند محصور و محدود نمی‌شود.

با توجه به اینکه یکی از مهم‌ترین منابع فهم آیات قرآن کریم، روایات وارده از ائمه معصوم است، لذا برای فهم معنی راسخون در علم و اینکه منظور از آنان چه کسانی هستند به بررسی روایی آن پرداخته می‌شود و پیش از آن به مفهوم شناسی رسوخ و راسخ نظری افکنده می‌شود:

ب: معنای رسوخ در الراسخون

رسوخ به معنی پایداری و ثبات، از ریشه «رسخ» گرفته شده و رسوخ الشیء: یعنی ثابت شدن و استوار ماندن آن در نهایت پایداری (راغب اصفهانی، ۳۵۲؛ ابن منظور، ۹۶/۲؛ طریحی، ۱۷۵/۲). «رسخ» در لغت، چیزی است که بر پایداری و ثبات دلالت کند (ابن فارس، ۳۹۵/۲)؛ از این رو هر ثابت و پایداری راسخ است (جوهری، ۴۲۱/۱). راغب می‌گوید: الرَّاسِخُ فِي الْعِلْمِ: المتحَقِّقُ بِهِ الَّذِي لَا يُعْرَضُهُ شِبْهَةٌ؛ راسخ در علم، دانایی است که شبهه بر او عارض نمی‌شود (راغب اصفهانی، ۳۵۲). طبرسی در مجمع البیان می‌نویسد: راسخان کسانی‌اند که در دانش خویش، ثابت و ریشه‌دار و متقن و محکم‌اند (طبرسی، ۷۰۱/۲). همان گونه که جوهر بر صفحه کتاب ثبت و ثابت می‌شود، علم هم در قلب راسخین، استوار و ثبت می‌گردد (ابن منظور، ۹۶/۲)؛ از این رو راسخ در علم به کسی گفته می‌شود که در دانش ریشه دارد و علم در وجودش رسوخ کرده و استقرار یافته است. برخلاف تصور رایج، راسخ در علم به معنای ژرف‌اندیشان و اهل تعمق نیست که در علم رسوخ کرده باشد؛ بلکه همانند معنای لغوی آن، به معنای پای بندان به دانش و علم است (اسعدی، ۳۱۵). توصیف «راسخون در علم» در آیه ۷ سوره آل عمران (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ) نشان می‌دهد که آنان ضمن آگاهی از تأویل آیات، آن چنان علم در وجودشان رسوخ کرده که باعث استواری در رأی و نظر آنان شده است. حال با این مقدمه به سراغ روایات می‌رویم تا ببینیم راسخان در علم چه کسانی هستند و آیا راسخان در علم، به تأویل آیات قرآن آگاهی دارند یا خیر؟ و اینکه مستندات روایی که به معرفی راسخان در علم می‌پردازند، چقدر اعتبار دارند؟

به طور کلی دو رویکرد در احادیث وارده در این باره وجود دارد:

رویکرد نخست: روایاتی که راسخان در علم را آگاه به تأویل آیات قرآن می‌داند که خود به

دو بخش تقسیم می‌شوند:

الف- دسته ای از روایات، راسخان در علم را پیامبر ۹ و ائمه : معرفی می‌کند. نمونه ای از این روایات، روایاتی است که در منابع معتبر روایی و تفسیری به آن اشاره شده است:

۱- عن برید بن معاوية قال قلت لأبي جعفر 7 قول الله (وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) قال يعنى تأويل القرآن كله، إلا الله و الراسخون فى العلم، فرسول الله أفضل الراسخين، قد علمه الله جميع ما أنزل عليه من التنزيل و التأويل، و ما كان الله منزلاً عليه شيئاً لم يعلمه تأويله و أوصيائه من بعده يعلمونه كله، فقال الذين لا يعلمون ما نقول إذا لم نعلم تأويله فأجابهم الله (يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا) و القرآن له خاص و عام و ناسخ و منسوخ و محكم و متشابه فالراسخون فى العلم يعلمونه (عياشى، ۱/۱۶۴؛ مجلسی، ۱۹۹/۲۳-۲۰۰ به نقل از بصائر الدرجات).

بررسی سندی

حدیث در تفسیر العیاشی، اثر عالم بزرگ شیعی، محمد بن مسعود عیاشی، به صورت مرسل نقل شده است؛ ولی محمد بن الحسن الصفار در بصائر الدرجات و علی بن ابراهیم، در تفسیر گران قدر خود - تفسیر القمی - با اندکی اختلاف در معنا، آن را مسنداً نقل کرده‌اند که سند آنها چنین است:

حدثنا يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن برید العجلي عن أبي جعفر - عليه السلام - (صفر، ۲۰۳).

فإنه حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن ابن أذينة عن يزيد بن معاوية عن أبي جعفر - عليه السلام - (قمی، ۱/۹۷).

همچنین این روایت از کلینی، در کافی با سند دیگری نیز آمده که سند آن بدین صورت است:

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ عَنْ بُرَيْدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَنْ أَحَدِهِمَا - عَلَيْهِمَا السَّلَام - (کلینی، ۱/۲۱۳).

گرچه سند این حدیث به طریقی که در کافی نقل شده به واسطه ابراهیم بن اسحاق^۱

^۱ . ابراهیم بن اسحاق الأحمري النهاوندى، با کنیه ابا إسحاق النهاوندى، درباره وی آمده است: صاحب کتب، ضعيف (طوسی، رجال، ۴۱۴). در نقل حدیث ضعیف و در دینش مورد اتهام (نجاشی، ۱۹؛ طوسی، الفهرست، ۷؛ حلی، ۴۱۵؛ تفرشی، ۵۴/۱؛ خوبی، ۱۸۵/۱-۱۸۶) و در مذهبش اختلاف است روایات صحیح و غیر صحیح را به هم می‌آمیزد (غضائری، ۳۷/۱).

صحیح نیست، ولی به طریقی که از *بصائر الدرجات* نقل شده، صحیح و معتبر است؛ چون تمام راویان سند آن توثیق شده‌اند. درباره یعقوب بن یزید اولین راوی در این سند نجاشی گفته است: کان صدوقاً ثقةً (نجاشی، ۴۵۰). همین مضمون را شیخ طوسی در باره او گفته است (طوسی، *رجال*، ۳۹۳). محمد بن ابی عمیر دومین راوی در این سند از توصیف بی نیاز است و عظمت وی مورد اتفاق همگان است (ر.ک. طوسی، *رجال*، ۳۶۵ و نجاشی، ۳۲۶). سومین شخص در سند حدیث یعنی عمر بن اذینه صریحاً تأیید شده است (ر.ک. طوسی، *رجال*، ۳۳۹؛ علامه حلی، *رجال*، ۱۱۹) و آخرین فرد این سند نیز توثیق شده است (کشی، ۲۳۸).

بررسی دلالی

۱- بیان منقول از امام صادق ۷ در این حدیث در تفسیر قول خدای متعال در آیه: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ... ابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ) (آل عمران/۷) است و با توجه به اینکه حدیث در مورد جمله ای از این آیه کریمه صادر شده است، تردیدی نیست که منظور از «ما انزل علیه» (آنچه خدا بر پیامبر نازل کرده) یا خصوص قرآن کریم است یا دست کم، قرآن جزء آن است.

۲- تنزیل و تأویل در این حدیث، به معنای وصفی به کار رفته‌اند و هر چند در معنای آن احتمالاتی وجود دارد، ولی طبق آنچه در تفسیر عیاشی از فضیل بن یسار روایت شده که گفت: «من از حضرت ابی جعفر ۷ از معنای این روایت سؤال کردم... منظور رسول خدا (ص) از ظاهر و باطن قرآن چیست؟ فرمود: منظور از ظاهر، تنزیل قرآن است و منظور از باطن قرآن، تأویل آن است» (عیاشی، ۱۱/۱، ح ۵)؛ و نیز در روایات بسیاری در آنها از ظهر و بطن یاد شده، ظهر به معنای ظاهری مربوط است، نه ظاهر الفاظ (صفار، ۱۵۷؛ کلینی، ۳۷۴/۱؛ عیاشی، ۱۶/۲؛ بحرانی، ۵۳۹/۲؛ حر عاملی، ۱۰/۲۵؛ مجلسی، ۱۹۰/۲۴؛ ۳۰۱/۲۴)؛ لذا روشن می‌شود که خداوند جمیع قرآن را که عبارت از تنزیل و تأویل (ظاهر و باطن) یعنی همان الفاظ قرآن با معنای ظاهری و معنای باطنی آن است، به پیامبرش تعلیم داده است. به هر حال، در دلالت این قسمت از حدیث بر آگاهی رسول خدا به همه معانی و معارف قرآن ابهامی وجود ندارد و جمله «ما کان الله منزلاً علیه شیئاً لم یعلم تأویلَهُ» از حدیث نیز تأکید بر همین معناست؛ زیرا مفاد این جمله آن است که هر چه را خدا بر پیامبرش نازل کرده تأویل آن را نیز به آن حضرت تعلیم داده است. در ادامه به طور صریح می‌فرماید: جانشینان و اوصیاء بعد از پیامبر نیز همه آنچه را که بر پیامبر ۷ نازل شده -اعم از تنزیل و تأویل قرآن- می‌دانند.

۲- مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ مَا يَغْنِي بِقَوْلِهِ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ قَالَ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ هُوَ تَأْوِيلُهَا مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَجِئْ يُجْرِي كَمَا تَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كُلَّمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأُمُوتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُهُ (صفار، ۲۰۳؛ مجلسی، ۱۹۷/۲۳؛ عیاشی، ۱۱/۱ به صورت مرسل).

این روایت با اندکی تفاوت در متن حدیث و با سند دیگری، در کتاب *بصائر الدرجات* نقل شده است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ مَنْصُورِ بْنِ يُونُسَ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذِهِ الرَّوَايَةِ مَا مِنْ الْقُرْآنِ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَقَالَ ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كَمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ (صفار، ۱۹۶؛ حر عاملی، ۱۹۷/۲۷؛ عیاشی، ۱۶۴/۱ به صورت مرسل).

بررسی سندی

این دو روایت را محمد بن الحسن الصفار از عالمان بزرگ شیعه و از اصحاب امام حسن عسکری که به وثاقت و جلالت شأن متصف است (نجاشی، ۳۵۴؛ طوسی، فهرست، ۱۴۴؛ مازندرانی، معالم، ۱۰۳؛ تفرشی، ۱۸۲/۴) در *بصائر الدرجات* نقل کرده است. همه رجال این دو سند، به وصف وثاقت ستوده شده‌اند و در شمار موثقان قرار دارند. چنان که درباره «محمد بن عبد الجبار»، گفته‌اند: ثقة (طوسی، رجال، ۳۹۱؛ علامه حلی، ۱۴۲)، از اصحاب امام جواد، هادی و عسکری (تفرشی، ۲۳۹/۴).

«محمد بن اسماعیل» به قرینه راوی و مروی عنه، ظاهراً همان «محمد بن اسماعیل بن بزيع» است (خویی، ۱۰۳/۱۶). درباره وی گفته‌اند: ثقة صحیح، کوفی، مولی المنصور (طوسی، رجال، ۳۶۴)، صاحب کتب، کثیر العمل. محمد بن عمر الکشی می‌گوید: محمد بن اسماعیل بن بزيع از اصحاب ابي الحسن موسی (علیه السلام) و نیز ابا جعفر الثاني (علیه السلام) را درک کرده است (نجاشی، ۳۳۱).

«منصور بن یونس بزرج»: أبو یحیی و قیل أبو سعید، کوفی، ثقة، از ابي عبد الله و ابي

الحسن علیهما السلام روایت می‌کرد (نجاشی، ۴۱۲)، صاحب کتاب، از جماعت بسیاری از جمله ابی المفضل، ابن بطه، أحمد بن محمد بن عیسی و علی بن حدید روایت نقل کرده و محمد بن اسماعیل بن بزیع، و ابن ابی عمیر از او روایت کرده‌اند (طوسی، فهرست، ۱۶۴؛ خویی، ۳۸۲/۱۹).

ابن اذینه که نام او عبارت است از: «عمر بن محمد بن عبد الرحمن: ابن اذینه» (تفرشی، ۳۶۳/۳). درباره وی گفته‌اند: دارای کتاب (ابن شهر آشوب، معالم، ۱۴۲)، ثقة (علامه حلی، ص ۱۱۹؛ حائری مازندرانی، ۱۴۲/۵)؛ از أصحاب صادق و کاظم (تفرشی، ۲۵۲/۵). «الفضیل بن یسار النهدی»: أبو القاسم عربی، بصری، صمیم، ثقة، از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام روایت کرده است، صاحب کتاب و در ایام امام صادق از دنیا رفته است (نجاشی، ۳۱۰-۳۰۹؛ خویی، ۳۵۶/۱۴). کشتی روایات زیادی مبنی بر جلالت قدر و علو منزلت وی نقل کرده است (تفرشی، ۳۰/۴).

سند دوم این روایت که از امام باقر ۷ نقل شده است، تنها «محمد بن الحسین» به جای «محمد بن عبد الجبار» آمده که به قرینه راوی و مروی عنه، ظاهراً همان «محمد بن الحسین بن ابی الخطاب» است (خویی، ۳۰۸/۱۶) و به شهادت عالمان علم رجال و فهرست، وی نیز از ثقات اصحاب به شمار آمده است؛ چنان که درباره وی گفته‌اند: «الزیات الکوفی، ثقة، از أصحاب ابی جعفر الثانی (طوسی، رجال، ۳۷۹ و ۳۹۱). عظیم القدر، کثیر الروایة، عین، حسن التصانیف، مسکون إلی روایت، دارای کتاب (نجاشی، ۳۳۴) از أصحاب امام جواد - علیه السلام» (نراقی، ۱۲۵).

بررسی دلالی

الف- عبارت «مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ... مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ» در دو روایت فوق، بیانگر وجوه متعدد مفاهیم قرآنی در گذر زمان است که از آن به تأویل یاد شده است، بخشی از آن تحقق یافته و بخشی هنوز اتفاق نیفتاده است و بیان این قسم از آیه کریمه: (وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرُّسُلُ خَوْنٌ فِي الْعِلْمِ) در تفسیر این روایت حکایت از آن است که راسخان در علم، تأویل آیات قرآن را می‌دانند یعنی آن گاه که در هر عصری که آن بخش از تأویل که هنوز نیامده، فرا رسد راسخان آن را می‌فهمند و از طرفی جمله «نَحْنُ نَعْلَمُهُ» در بیان امام (علیه السلام) تصریح دارد که ائمه معصومین همان راسخان در علم

هستند.

ب- مطلب دیگر اینکه عبارت «ظهره تنزیله و بطنه تأویله...» در روایت دوم، تعریفی از ظهر و بطن ارائه می‌دهد اما همان طور که قبلاً گفته شد و از سیاق روایت پیداست، منظور از تنزیل صرفاً مفهوم تنزیلی الفاظ و ظاهری آیات نیست؛ بلکه مفاد تنزیلی آیات است که از ظاهر آن به دست می‌آید و بر قراین سیاقی و نزولی متکی است. منظور از باطن، مراتبی است که مفاد و معنای آیات بر آنها دلالت می‌کند و بر آنها صادق است. این مراتب، در یک تقسیم بندی کلی عبارتند از: الف) معنای جاری در گذر زمان و درباره مصادیق و افراد عام؛ ب) معنای جاری در مراتب گوناگون معنا (اسعدی، ۱۱۲). از این رو مفهوم تأویل در این روایت و روایات شبیه آن، همان بعد باطنی و پنهانی آیات است؛ فراتر از معنای ظاهری و تنزیلی آن که می‌تواند به دو وجه زیر باشد: نخست آنکه باطن معنایی در پس ظاهر است که دست یافتن به معنای باطن از رهگذر معنای ظاهر امکان پذیر است؛ زیرا باطن در پیوند با ظاهر و در پس ظاهر نهفته است؛ هر چند ممکن است معنای باطن یکی باشد یا بیشتر و به معنای ظاهر نزدیک باشد و به توضیح نیاز نداشته و یا آنکه میان آن دو فاصله باشد و ارتباط آن دو به توضیح و قرینه نیازمند باشد.

وجه دوم اینکه منظور از باطن تعیین مصادیق باشد، به طوری که برخی از مصادیق با تأمل در ظاهر به دست می‌آید و برخی به بیان معصوم ۷ نیازمند است؛ در این صورت باطن همان تأویل خواهد بود (ایازی، ۳۲۷-۳۲۸) که این بخش اخیر به فهم ظاهری آیات ارتباطی ندارد، و علم آن تنها نزد خداوند و راسخان در علم است و با توجه به مطالب پیش گفته و روایات دیگر که به صحت و اعتبار نیز ستوده شده‌اند، تردیدی باقی نمی‌ماند که منظور از راسخان در علم، آل محمد، ائمه هستند. نمونه ای از این روایات، روایتی است که کلینی در *الکافی* از امام باقر ۷ نقل کرده است:

ابن محبوب عن جميل بن صالح عن أبي عبيدة قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل ألم غلبت الروم في أدنى الأرض قال فقال يا أبا عبيدة إن لهذا تأويلاً لا يعلمه إلا الله والراسخون في العلم من آل محمد صلوات الله عليهم... (کلینی، ۲۶۹/۸).

سند این روایت صحیح است و رجالی که در سند آن قرار دارند همگی به وصف ثقه ستوده شده‌اند (خویی، ۱۳۲/۵؛ ۹۶/۶؛ ۳۲۲/۸).

همچنین در تفسیر قمی، روایت دیگری که سند آن نیز صحیح است، از ائمه به عنوان

راسخان در علم یاد می‌کند^۱:

فإنه حدثني أبي عن محمد بن أبي عمير عن جميل عن أبي عبيدة عن أبي جعفر عليه السلام قال سألته عن قول الله (الم غُلِبَتِ الرُّومُ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ) قال يا أبا عبيدة إن لهذا تاويلاً لا يعلمه إلا الله و الراسخون في العلم من الأئمة عليه السلام... (قمی، ۱۵۲/۲).

۳- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ سَيْفِ بْنِ عَمِيرَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ (صفار، ۲۰۴؛ مجلسی، ۱۹۹/۲۳ به نقل از بصائر؛ حر عاملی، ۱۹۸/۲۷ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ...).

بررسی سندی

روایت را صفار از احمد بن محمد بن خالد برقی نقل می‌کند و سلسله سند آن متصل است. گرچه عالمان رجال و مصادر حدیثی احمد بن محمد بن خالد را دارای روایات بسیاری به نقل از ضعفا و به صورت ارسال دانسته‌اند، اما در عین حال ایشان را به وصف ثقة ستوده‌اند (نجاشی، ۷۶؛ طوسی، فهرست، ۲۰؛ حلی، ۴۰؛ ۴۲۱؛ علامه حلی، ۱۴؛ تفرشی، ۱۵۴/۱؛ حائری مازندرانی، ۳۱۹/۱؛ نراقی، ۴۸؛ خوبی، ۴۹/۳) و وی را از بزرگان ثقات اصحاب امام جواد 7 معرفی کرده‌اند (طوسی، رجال، ۳۷۳). با توجه به اینکه وی حدیث را از «سیف بن عمیره» نقل کرده و ایشان از اصحاب امام صادق و امام کاظم 8 بوده است (نجاشی، ۱۸۹؛ تفرشی، ۳۸۸/۲؛ خوبی، ۳۸۲/۹) و به شهادت نجاشی و شیخ طوسی از ثقات (نجاشی، ۱۸۹؛ طوسی، فهرست، ۷۸) و دیگر پیشوایان علم رجال و حدیث، امامی شمرده شده است (نراقی، ۱۸۹؛ ابن بابویه، من لایحضره الفقیه، ۴۹۲/۴ پاورقی). از این رو به این روایت مسند آسیبی وارد نمی‌کند و در بحث رجالی سلسله سند را مخدوش نمی‌سازد و تنها از لحاظ فهرستی و مضمونی روایت را به بررسی نیازمند می‌کند.

هر چند بعضی «سیف بن عمیره» را ضعیف شمرده و گفته‌اند: «مطعون فیه ملعون» (آبی فاضل، ۱۱۸/۲) و ظاهراً مستند قولشان نسبت واقعی بودن او از سوی ابن شهر آشوب است (ابن شهر آشوب، معالم، ۵۶)؛ اما با توجه به تقدم قول نجاشی و شیخ طوسی بر صاحب معالم و تصریح به وثاقت سیف بن عمیره در رجال و فهرست، و قول شهید اول در شرح الارشاد که فرموده: «و ربما ضعف بعضهم سيفاً، و الصحيح أنه ثقة» (شهید اول، ۵۶/۳) و تعبیر فهرست

^۱ روایات در این باره فراوان است (ر.ک: عیاشی، ۱۶۳/۱؛ قمی، ۴۵۱/۲؛ مجلسی، ۲۰۴/۲۳-۲۰۵؛ حر عاملی، ۱۸۲/۲۷).

نگار بزرگ شیعه، نجاشی که در حق وی گفته: «له کتاب یرویه جماعات من أصحابنا» (نجاشی، ۱۸۹)، وثاقت وی اثبات می‌شود.

در کتب رجالی، أبو بصیر کنیه اشخاص متفاوتی است از جمله: عبد الله بن محمد الأسدی، و لیث بن البختری المرادی، و یحیی بن اَبی القاسم الأسدی، و لیکن کسی که به اَبی بصیر معروف است، همین فرد آخر است؛ البته تا زمانی که قرینه ای بر غیر او یافت نشود (خویی، ۸۰/۲۱). با نگاه فهرستی و رجالی، از این رو که سیف بن عمیره روایت را از اَبی بصیر نقل می‌کند، «اَبی بصیر»ی که سیف بن عمیره از او روایت می‌کند، به قرینه راوی و مروی عنه، از اصحاب امام صادق ع است (خویی، ۳۲۲/۲۲). از این رو در این سند اَبی بصیر، نمی‌تواند عبد الله بن محمد الأسدی باشد؛ زیرا در کتب رجال دو نفر با این عنوان وجود دارند که عبد الله بن محمد الأسدی کوفی، با کنیه اَبا بصیر، از اصحاب امام باقر ع (تفرشی، ۱۳۵/۳) و عبد الله بن محمد الأسدی کوفی الحجال المزخرف با کنیه ابو محمد (نجاشی، ۲۲۶) از اصحاب امام رضا ع است (تفرشی، ۱۳۵/۳). نیز درباره یحیی بن اَبی القاسم آمده است که وی از اصحاب امام کاظم ع است (خویی، ج ۲۱، ص ۷۹) و از امام باقر ع روایت نمی‌کند تا آن روایت را بدون واسطه نقل کرده باشد؛ و با توجه به اینکه سیف بن عمیره، دومین فرد سلسله سند و از اصحاب امام صادق ع است (برقی، ۴۷؛ طوسی، رجال، ۳۳۷؛ نراقی، ۱۸۹)، بعید است که روایت را از یحیی بن اَبی القاسم -اصحاب امام کاظم ع - از امام باقر نقل کرده باشد.

از این رو راوی اصلی که روایت را از امام باقر ع گزارش کرده، «لیث بن البختری المرادی» معروف به ابو بصیر است (طوسی، رجال، ۱۴۴)؛ از اصحاب امام باقر و صادق ع (نجاشی، ۳۲۱) و کاظم (علیه السلام)، صاحب کتاب، ثقة عظیم الشان (حلی، ۳۹۲؛ تفرشی، ۷۷/۴) که ابو عمرو کشی وی را از اصحاب اجماع می‌شمارد (الکشی، ۲۳۸)؛ از این رو روایت در شمار احادیث صحیح قرار می‌گیرد.

روایت از اَبی بصیر از امام صادق ع نیز نقل شده است که سند آن در بصائر الدرجات و کافی چنین است:

حدثنا أحمد بن محمد بن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن أيوب بن الحر و
عمران بن علي عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام... (صفار، ۲۰۴؛ کلینی، ۲۱۳/۱).

بررسی سندی

همه رجال این سند، به شهادت عالمان رجال و فهرست در شمار افراد موثق قرار دارند؛ از این رو از نظر سندی این حدیث در شمار روایات صحیح قرار می‌گیرد. «أحمد بن محمد» به قرینه راوی و مروی عنه، ظاهراً همان «أحمد بن محمد بن عیسی الأشعری» است (تفرشی، ۱۶۷/۱؛ خویی، ۱۰/۳؛ ۸۵/۳)؛ از ثقات و پیشوایان حدیث و فقه در عصر خویش، شیخ القمینی، صاحب کتب، از أصحاب الرضا (برقی، ۵۹) و الجواد (طوسی، رجال، ۳۸۳) و الهادی است (نجاشی، ۸۱؛ خویی، ۳/۳۰۹). همچنین در رجال این سند، حسین بن سعید بن حماد، نصر بن سويد، أيوب بن الحر، عمران بن علی، أبی بصیر، به وصف وثاقت و جلالت شأن ستوده شده‌اند و هر یک صاحب مصنفاتی هستند. (حلی، ۱۲۴؛ ۲۶۳؛ ۱۰۸؛ ۳۹۲؛ خویی، ۱۶۶/۲۰؛ ۱۵۹/۱۴؛ ۱۶۳/۴؛ تفرشی، ۱۶۷/۱؛ ۱۶۴/۳؛ ۱۳/۵؛ ۲۵۵/۱؛ ۷۷/۴؛ حائری مازندرانی، ۱۵۰/۵؛ ۱۱۷/۲).

بررسی دلالی

این روایت علاوه بر اینکه در بیان راسخ در علم بودن ائمه معصومین :صراحت دارد و آنان را به تأویل آیات قرآن آگاه می‌داند، بر عطف جمله «وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» بر مستثنی در آیه (وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...) نیز اشعار دارد؛ بدین ترتیب تأیید کننده نظر اول در باب تفسیر این آیه است. هر چند اگر جمله «وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ...» را مستأنفه بدانیم، مدلول آیه آن نخواهد بود که باب علم به تأویل در متشابهات قرآن، به روی همگان بسته است؛ زیرا حصر در عبارت «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ» اضافی است، و جنبه منفی آن مقصود است؛ مانند «لا حکم الا لله»، «لا مؤثر فی الوجود الا الله»، «لا یعلم الغیب الا الله» و غیره که مقصود، نفی صفت از دیگران است و انحصار آن در راستایی است که به خدا منتهی می‌شود؛ لذا منافاتی وجود نخواهد داشت. علاوه بر [اینکه] خلاف مقتضای بلاغت است که خداوند حکیم، کتابی را به عنوان دستور زندگی و راهنمای هدایت، بر مردم عرضه بدارد، سپس به آنان بگوید: درون آن، فزاهایی وجود دارد که برای هیچ کسی قابل فهم نیست و راه رسیدن به روی شما همگی بسته است و معقول نیست چنین سخنی از حکیم صادر گردد (معرفت، متشابهات در قرآن، ۶۷).

نکته دیگری که در این روایت وجود دارد و باید به آن توجه کرد این است که خبر در

عبارت «تَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ»، یعنی جمله «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» به صورت معرفه آمده است و این خود دلیل بر حصر «الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» در «نحن» است؛ یعنی پیامبر ﷺ و جانشینان او - امامان^۱ - راسخان در علمند.

۴- حدثنا محمد بن همام قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري قال حدثنا الحسن بن محبوب عن علي بن رثاب عن محمد بن مسلم عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال إن قدام قيام القائم علامات بلوى من الله تعالى لعباده المؤمنين قلت و ما هي قال ذلك قول الله عز و جل (وَلَيَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ) قال لنبلونكم يعني المؤمنين بشيءٍ مِّنَ الْخَوْفِ من ملوك بني فلان في آخر سلطنتهم وَ الْجُوعِ بغلاء أسعارهم وَ نَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ فساد التجارات و قلة الفضل فيها وَ الْأَنْفُسِ قال موت ذريع وَ الثَّمَرَاتِ قلة ريع ما يزرع و قلة بركة الثمار وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ عند ذلك بخروج القائم عليه السلام ثم قال لي يا محمد هذا تأويله إن الله عز و جل يقول (وَمَا يَعْزَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ) (نعماني، ۲۵۰، ح ۵).

بررسی سندی

این روایت را محمد بن ابراهیم بن جعفر النعمانی در کتاب الغیبه نقل کرده است. عالمان رجال و فهرست ایشان را به وصف شیخ من أصحابنا، عظیم القدر، شریف المنزلة، صحیح العقیده، کثیر الحدیث ستوده‌اند (نجاشی، ۳۸۳؛ خویی، ۲۳۲/۱۵؛ تفرشی، ۹۴/۴).

نعمانی حدیث را از استاد و شیخ خود، محمد بن همام بن سهیل نقل می‌کند که به جلالت قدر و وثاقت ستوده شده است (طوسی، فهرست، ۱۴۱؛ نوری، ۲۶۷/۳؛ تفرشی، ۳۴۴/۴). درباره باقی افراد زنجیره سند (عبد الله بن جعفر الحمیری، الحسن بن محبوب، علی بن رثاب، محمد بن مسلم) باید گفت همگی به شهادت عالمان رجال و فهرست، در شمار موثقان قرار دارند (نجاشی، ۳۲۳؛ طوسی، رجال، ۴۰۰؛ ۳۳۴؛ طوسی، فهرست، ۱۰۲؛ ۴۶؛ ۸۷؛ خویی، ۱۴۸/۱۱؛ ۲۰/۱۳؛ ۲۶۰/۱۸؛ تفرشی، ۵۶/۲؛ ۲۶۱/۳؛ ۳۲۲/۴).

این روایت همچنین با اختلافات اندکی در کتاب کمال الدین شیخ صدوق نیز آمده است که سند ایشان این گونه است:

^۱ . شاهد ما در این بحث روایات بسیاری است که راسخان در علم را پیامبر ﷺ و اوصیای بعد از او و همچنین روایاتی که راسخان را امیرالمؤمنین و امامان بعد از ایشان معرفی می‌کنند (ر.ک: کلینی، ۲۱۳/۱ و ۴۱۴-۴۱۵؛ حسینی استرآبادی، ۱۰۶؛ مجلسی، ۲۰۹/۲۳؛ حر عاملی، ۱۷۹/۲۷).

حدثنا أبي رضى الله عنه قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن أبي أيوب الخزاز و العلاء بن رزين عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام (۶۴۹/۲، ح ۳).

شیخ صدوق (ره) روایت را از استاد و شیخ خود پدر بزرگوارش، علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمی نقل می‌کند که وی به وثاقت و جلالت شأن متصف است (نجاشی، ۲۶۱).

در رتبه بعد، عبد الله بن جعفر الحمیری، أحمد بن هلال، الحسن بن محبوب، أبی ایوب الخزاز و العلاء بن رزين، محمد بن مسلم، همگی به وثاقت و صحت روایات موصوفند (خویی، ۱۴۸/۱۱؛ ۱۴۹/۳؛ ۳۵۳/۶؛ ۲۴۲/۱؛ ۲۶۰/۱۸)؛ از این رو از نظر سندى، هر دو سند این روایت در شمار اسناد صحیح قرار دارد.

بررسی دلالی

روایت، نخست از علائم پیش از ظهور قائم -عجل الله تعالی فرجه الشریف-، به عنوان نشانه‌هایی برای مؤمنین یاد می‌کند که مردم با اسبابی چون ترس، گرسنگی، زمامدار جائر، نقص اموال و انفس و بهره‌های دنیوی، آزمایش می‌شوند. افزون بر این، از مصادیقی که ذیل آیه آمده است، به تأویل یاد شده است. مصادیقی مانند: ترس از زمامدار جائر مانند تسلط بنی فلان (أَلْخَوْفِ مِنْ مَلُوكِ بَنِي فُلَانٍ...)، گرسنگی (وَالْجُوعِ بَعْلَاءِ أَسْعَارِهِمْ)، نقص اموال مانند کساد شدن اوضاع تجارت و کمی درآمد (نَقْصٌ مِنَ الْأَمْوَالِ فِسادِ التِّجَارَاتِ وَ قِلَّةُ الْفَضْلِ فِيهَا)، نقص انفس مانند مرگ‌های سریع و ناگهانی (وَنَقْصٌ مِنَ الْأَنْفُسِ قَالَ مَوْتٌ ذَرِيعٌ) و نقص ثمرات مانند کمی برداشت و از بین رفتن برکت (وَالثَّمَرَاتِ قِلَّةٌ رِيعٌ مَا يَزْرَعُ وَ قِلَّةٌ بَرَكَةٌ الثَّمَارِ). این مطلب با این تفسیر از تأویل تطبیق می‌کند که منظور از باطن، تعیین مصادیق آن است. «ظاهرها لفظها و باطنها تأویلهها» (طوسی، التبیان، ۹/۱) از نمونه روایاتی که در این زمینه آمده است، روایتی از امام صادق ۷ است که در تفسیر آیه ۱۶ سوره نحل آمده است: عن إسماعیل بن أبی زیاد، عن أبی عبد الله ۷ فی قوله: (وَ عَلامَاتٍ وَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ) قال: ظاهر و باطن الجدی و علیه تبني القبلة و به یهتدی أهل البر و البحر لأنه لا یزول» (عیاشی، ۲۵۶/۲؛ بحرانی، ۴۰۹/۳).

در این روایت معنای ظاهر نجم، ستاره جدی است که بر اساس آن جهت قبله شناخته

می‌شود و مردم در خشکی و دریا راه را می‌یابند. اما در روایت دیگری، نجم را به رسول الله ﷺ تأویل کرده است: «قال أبو عبد الله - عليه السلام - نحن العلامات و النجم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم...» (طبرسی، ۵۴۵/۶؛ حویزی، ۴۶/۳). فیض کاشانی در تفسیر این آیه می‌گوید: معنای ظاهری نجم، ستاره جدی است و معنای باطنی آن رسول الله ﷺ (فیض کاشانی، ۱۳۰/۳). چنان که مشاهده می‌شود، از مصادیقی که ذیل آیه گفته شده، به تأویل یاد شده است. در حقیقت بیان مصادیق به عنوان معانی باطنی آیه، گزارشگر آن است که اولاً، یکی از وجوه تأویل و بطن، مصادیق و افراد گوناگون هستند که ممکن است فراتر از مفاد سیاقی آیات باشند.

ثانیاً با تأمل در متن روایات مزبور، می‌توان دریافت که تصریح امام ۷ در بیان مصادیق به عنوان تأویل آیات، بیانگر این حقیقت است که ائمه: به عنوان راسخان در علم تأویل کنندگان آیات الهی هستند.

حاصل بحث در بخش اول از رویکرد نخست این است که به استناد روایات راسخان در علم، مراد از علم تأویل، آگاهی از معانی ظاهری و پنهان معارف قرآنی است که تنها از رهگذر ارتباط علمی و معنوی با منبع وحی حاصل می‌شود. از این منظر راسخان در علم، تنها بر پیامبر ﷺ و ائمه معصومین: تطبیق شده است.

ب- روایاتی که فهم و تفسیر آیات قرآن و آگاهی از تأویل را به پیامبر و ائمه منحصر

نمی‌داند

رویکرد دیگری که می‌توان برای علم تأویل در نظر گرفت این است که مراد از آن، آگاهی از ابعاد باطنی و عمیق آیات قرآن است که فراتر از ظاهر تنزیلی آن، در بستر نزول یا فراتر از ظاهر لفظی به نظر می‌آید. با توجه به گستره معنایی باطنی از سویی و مراتب گوناگون افهام بشری از سوی دیگر، بهره با عالمانی خواهد بود که بیشتر به فرهنگ قرآن آشنا بوده و ضمن آگاهی به علوم نقلی و عقلی مرتبط با معارف قرآن، مستقیماً با منبع معرفت بخش الهی و یا سنت نبوی ارتباط داشته باشند (ر.ک: معرفت، التمهید، ۳۰/۱؛ اسعدی، ۳۱۰). نمونه ای از این روایات عبارتند از:

۱- روایاتی که کلام خدا را بر سه دسته تقسیم می‌کند و فهم دسته ای از آن را در حد فهم همه مردم، عالم و جاهل می‌داند. فهم دسته ای از علوم کتاب را مخصوص کسانی می‌داند که از صفای باطنی و لطافت حسی و قدرت تمییز و تشخیص برخوردار باشند؛ کسانی که خداوند

به آنها شرح صدر داده است. فهم دسته ای از علوم قرآن را نیز تنها مخصوص خداوند، ملائکه و راسخان در علم می‌داند.

«ثم إن الله جل ذكره لسعة رحمته، و رأفته بخلقه و علمه بما يحدثه المبدلون من تغيير كتابه، قسم كلامه ثلاثة أقسام: فجعل قسما يعرفه العالم و الجاهل، و قسما لا يعرفه إلا من صفا ذهنه و لطف حسه، و صح تمييزه ممن شرح الله صدره للإسلام، و قسما لا يعرفه إلا الله و أمثائه و الراسخون في العلم، و إنما فعل الله ذلك لئلا يدعي أهل الباطل من المستولين على ميراث رسول الله - صلى الله عليه و آله - من علم الكتاب ما لم يجعله الله لهم، و ليقودهم الاضطرار إلى الائتمار بمن ولاه أمرهم، فاستكبروا عن طاعته تعززا و افتراء على الله عز و جل، و اغترارا بكثرة من ظاهرهم و عاونهم و عاند الله عز اسمه و رسوله - صلى الله عليه و آله و سلم -» (بحرانی، ۸۳۸/۵؛ فیض کاشانی، ۳۱۹/۱؛ مجلسی، ۱۲۰/۹۰؛ ۴۵/۸۹-۴۶؛ حر عاملی، ۱۴۳/۱۸).

رووا أنه عليه السلام سئل هل عندكم من كتاب الله على أربعة أشياء العبارة و الإشارة و اللطائف و الحقائق فالعبارة للعوام و الإشارة للخواص و اللطائف للأولياء و الحقائق للأنبياء (فیض کاشانی، ۳۱/۱؛ مجلسی، ۲۰/۸۹؛ ابن أبی جمهور، ۱۰۵/۴).

بحث و بررسی

بنا بر تفسیری که مراد از تأویل را بطن قرآن می‌داند و با توجه به آنکه معانی باطنی، دارای ابعاد گوناگون و لایه به لایه است، ممکن است افرادی با آموزش و تهذیب نفس و تفکر در آیات، تنها به لایه‌هایی از تأویل و بطنی از بطون قرآن دسترسی یابند؛ البته واضح است که با توجه به ویژگی‌های امامان : آنان از نعمت تأویل آیات الهی برخوردار هستند ولی در آنان انحصار ندارد.

میبدی در کشف‌الاسرار می‌گوید:

بدان که علم سه قسم است: علم شریعت، علم طریقت، علم حقیقت. شریعت آموختنی است، طریقت معاملتی است، حقیقت یافتنی است. علم شریعت را گفت: «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ» علم طریقت را گفت: «وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ» علم حقیقت را گفت: «وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا». حوالت شریعت به استاد کرد، حوالت طریقت با پیر کرد، حوالت حقیقت با خود [خدا] کرد. چون این سه علم حاصل شد نوری تابد در دل که به آن نور ذات نبوت بشناسد، چون این

شناخت بدادند او را از درگاه نبوت این تشریف و تخصیص یابد که: العلماء ورثة الانبياء (و أنزلنا إليك الذكر لتبين للناس ما نزل إليهم) (مبیدی، ۳۹۴/۵).

۲- در تفسیر آیه: (بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ...) (عنكبوت/۴۹) از امام باقر ۷ آمده است: قال محمد بن العباس رحمه الله حدثنا علي بن سليمان الزراري عن محمد بن خالد الطيالسي عن سيف بن عميرة عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله عز و جل بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ فَقُلْتُ لَهُ أَنْتُمْ هُمْ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ عَسَى أَنْ يَكُونُوا وَ نَحْنُ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ (حسيني استرآبادي، ۴۲۳؛ بحراني، ۳۲۷/۴؛ مجلسي، ۱۸۹/۲۳).

بررسی سندی

با نگاه رجالی، این سلسله سند، هر یک به شهادت عالمان علم رجال و فهرست، از جایگاه و شأن بالایی در اعتبار برخوردارند. با بررسی این افراد در می‌یابیم هر یک از آنها صاحب کتاب و از بزرگان و ثقات محسوب می‌شوند. چنان که نجاشی درباره «محمد بن العباس بن علی بن مروان بن الماهیار أبو عبد الله، البزاز، المعروف بابن الجحام» می‌گوید: ثقة ثقة، من أصحابنا، عین، سدید، کثیر الحدیث (نجاشی، ۳۷۹). نیز در کتاب‌های دیگر به قدر و منزلت وی در حدیث شهادت داده‌اند (طوسی، فهرست، ۱۴۹؛ حلی، ۳۱۷). یا در مورد «علی بن سلیمان الزراری» گفته‌اند: «كان فقيهاً، ثقةً، ورعاً، ذا منزلة بين رجال الشيعة» (سبحانی، ۲۸۸/۴) و نیز «محمد بن خالد بن عمر الطيالسي التميمي أبو عبد الله» صاحب کتاب (نجاشی، ۳۴۰) و از أصحاب امام کاظم ۷ (تفرشی، ۲۰۰/۴). در باره «سيف بن عميرة» آمده: عربی، کوفی، نخعی، ثقة، له کتاب، روی عن أبي عبد الله (طوسی، رجال، ۳۳۷) و أبی الحسن علیهما السلام (نجاشی، ۱۸۹). آخرین فرد این زنجیره «لیث بن البختری المرادی» با کنیه أبو بصیر، از اصحاب امام باقر و صادق ۷ (نجاشی، ۳۲۱) و کاظم ۷ صاحب کتاب، ثقة، عظیم الشأن (تفرشی، ۷۷/۴) که ابو عمرو کشی وی را از اصحاب اجماع می‌شمارد (کشی، ۲۳۸). از این رو سند این روایات در شمار اسناد صحیح قرار می‌گیرد.

بررسی دلالتی

بخش نخست پاسخ حضرت در صدد نفی دانش قرآنی و فهم آن برای دیگران نیست؛ بلکه

بیانگر مراتب گوناگون افهام بشری است که هر کس به اندازه فهم خود می‌تواند از معارف قرآن بهره ببرد؛ اما با آوردن «نحن الراسخون فی العلم» به عنوان جمله حالیه بعد از «من عسی أن یکونوا»، می‌خواهد بگوید درست است که هر کس می‌تواند به اندازه فهم و دانش خود از قرآن بهره برده و آن را بفهمد، ولی در عین حال آنان که به تأویل صحیح آگاه هستند و به همه معارف قرآن علم دارند و بر اثر رسیدن به حقیقت علم در همه امور ثابتند و علمشان به اختلاف دچار نمی‌شود، ما ائمه هستیم و جمله «نحن الراسخون فی العلم» در این صراحت دارد که ائمه معصومین: راسخان در علم هستند.

و اگر می‌بینیم در بعضی از روایات، تصریح شده به اینکه دیگران نیز می‌توانند به علم قرآن عالم گردند به جهت مسدود نبودن باب تحقیق و تلاش و رسیدن به حقیقت است و هیچ مانعی ندارد که علما و دانشمندان بلکه توده‌های فهمیده مردم بهره‌ای از علوم قرآن داشته باشند. چنان که از ابن عباس نقل شده است که گفته: «أنا من الراسخين فی العلم و أنا أعلم تأویله: من از راسخان در علمم و من تأویل قرآن را می‌دانم.» (طبرسی، ۷۰۱/۲؛ طباطبایی، ۴۴/۳) و یا اینکه از امام علی ۷ نقل شده که در حق وی فرمود: «اللهم علمه التأویل و فقهه فی الدین» (ابن قتیبه، ۶۶).

۲) رویکرد دوم: راسخان در علم را به تأویل آیات متشابه آگاه نمی‌دانند، بلکه آنان می‌گویند تنها باید به آیات متشابه ایمان داشت.

تنها روایتی که می‌گوید راسخان در علم، به عجز خود در ناتوانی از دسترسی به تفسیر آنچه نمی‌دانند، اقرار دارند، حدیثی از امام علی ۷ است. در نهج البلاغه آمده است:

رَوَى مَسْعُودَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَنَّهُ قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهِدِهِ الْخُطْبَةَ عَلَى مَنبَرِ الْكُوفَةِ وَ ذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا أَتَاهُ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صِفْ لَنَا رَبَّنَا لِنَزِدَادَ لَهُ حُبًّا وَ بِهِ مَعْرِفَةٌ فَغَضِبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ نَادَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ حَتَّى غَصَّ الْمَسْجِدُ بِأَهْلِهِ فَصَعِدَ الْمَنبَرَ وَ هُوَ مُغْضَبٌ مُتَغَيِّرٌ اللَّوْنِ فَحَمِدَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ صَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ قَالَ:

«... وَ اعْلَمُ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْعُيُوبِ الْإِفْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْعَيْبِ الْمَخْجُوبِ. فَمَدَحَ اللَّهُ تَعَالَى اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يَكْلَفُهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصِرَ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا تُقَدِّرُ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (سیدرضی،

نهج البلاغه، ۸۹-۹۱، خ ۹۰؛ عیاشی، ۱۶۳/۱؛ بحرانی، ۵۹۹/۱؛ حویزی، ۳۱۸/۱؛ مجلسی، ۲۷۴/۴-۲۷۷ به نقل از توحید صدوق؛ جزائری، ۱۳۴/۱؛ میرجهانی، ۹۴/۳-۹۵؛ و بدان که راسخان در علم کسانی هستند که اقرارشان به ندانستن آنچه در پرده غیب است، آنها را بی نیاز کرده است از کوشش برای گشودن درهای بسته عالم غیب، تا بدانچه در پس پرده مستور است آگاه شوند. ایشان اعتراف می‌کنند که از دریافت آنچه در حیطه دانششان نیست، عاجزند و خدای تعالی این اعتراف را ستوده است و بدین سبب، آنان را راسخان در علم نامیده‌اند که تعمق در چیزی را که خدا جست و جوی کنه آن را تکلیف نکرده است، واگذاشته‌اند:

بحث و بررسی

سند این روایت در تفسیر عیاشی و البرهان این گونه است: «عن مسعدة بن صدقة عن جعفر بن محمد عن أبيه...» و در نهج البلاغه به این صورت: (رَوَى مَسْعَدَةُ بْنُ صَدَقَةَ عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ تَفْسِيرِ نَوْرِ الثَّقَلَيْنِ بِه نَقْلَ از نهج البلاغه بدون سند ذکر کرده است.

گرچه سند این روایت در تفسیر عیاشی به صورت مرسل نقل شده و به نظر می‌آید البرهان نیز این حدیث را از آن منبع و به همان شکل نقل کرده است و سید رضی در نهج البلاغه - منبع اصلی - به علت اینکه در صدد جمع آوری نکات حکمت آمیز و کلام بلیغ و مباحث اخلاقی بوده، از آوردن سند کامل خودداری کرده است؛ ولی سند این روایت در منابع دیگری چون (مجلسی، ۲۷۴/۴؛ جزائری، ۱۳۴/۱؛ میرجهانی^۱، ۹۴/۳-۹۵) به طور کامل نقل شده که به نظر می‌آید همه آنها از کتاب «توحید» شیخ صدوق نقل کرده‌اند و باید گفت تنها منبعی که سند آن را به طور کامل نقل کرده است، «توحید» صدوق است که سند ایشان چنین است:

«حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رحمه الله، قال: حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي، قال: حدثني علي بن العباس، قال: حدثني إسماعيل بن مهران الكوفي، عن إسماعيل بن إسحاق الجهني، عن فرج بن فروة، عن مسعدة بن صدقة، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول...» (ابن بابويه، توحید، ۴۸).

^۱ . در این منبع به جای إسماعيل بن إسحاق الجهني، إسماعيل بن إسماعيل الجهني و به جای فرج بن فروة، فرج بن فروة ذکر شده است که احتمالاً اشتباه چاپی است.

بررسی سندی

سند این روایت از لحاظ اشمال بر مسعدة بن صدقه، إسماعیل بن إسحاق الجهنی و فرج بن فروة دارای اشکال است و به بررسی نیاز دارد؛ اما بقیه زنجیره حدیث مورد اعتماد بوده و موثق هستند. مثلاً علی بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق از مشایخ شیخ صدوق (خویی، ۲۷۷/۱۲؛ بهبهانی، ۲۲۶)، محمد بن أبی عبد الله الکوفی یا محمد بن جعفر بن محمد بن عون الأسدی الکوفی در کتب رجال، ثقه و صحیح الحدیث (نجاشی، ۳۷۳؛ علامه حلی، ۲۶۵)، محمد بن إسماعیل البرمکی یا محمد بن إسماعیل بن أحمد بن بشیر البرمکی معروف به صاحب صومعة، ثقه، صاحب کتاب (نجاشی، ۳۴۱؛ حلی، ۱۶۵؛ بهبهانی، ۲۹۸)، علی بن العباس، گرچه ذم وی گفته شده اما مدح وی نیز بیان شده است (ر. ک: نجاشی، ۲۵۵؛ ابن شهر آشوب، معالم، ۱۰۴؛ ابن غضائری، ۷۹) و إسماعیل بن مهران الکوفی که علمای علم رجال درباره وی گفته‌اند؛ ثقه، معتمد علیه، از اصحاب امام رضا ۷ (نجاشی، ۲۶)، صاحب اصل و صاحب کتاب (طوسی، فهرست، ۴۶ و ۵۱)، در کل مورد اعتماد است (علامه حلی، ۵۴؛ خویی، ۱۰۵/۴).

اما درباره دیگر افراد سند باید گفت در کتب رجال، «مسعدة بن صدقه» که با لقب عبدی یا ربعی و با کنیه ابو محمد و یا ابو بشر آمده است (حلی، ۱۸۸) و درباره وی گفته‌اند: «صاحب کتب، از جمله: کتاب خطب أمير المؤمنين علیه السلام» (نجاشی، ۴۱۵؛ ابن شهر آشوب، معالم، ۱۲۳)، دو شخصیت متفاوت بیان شده است:

۱) بعضی وی را از اصحاب امام باقر ۷ (طوسی، رجال، ۱۴۶)، عامی و بتری (کشی، ۳۹۰؛ علامه حلی، ۴۱۰) و بعضی وی را کثیر الروایة و ضعیف شمرده‌اند (حلی، ۳۴۴؛ بحر العلوم، ۳۳۶/۳-۳۳۹) که در این موارد بیشتر با لقب عبدی از او ذکر شده است (نجاشی، ۴۱۵).

۲) بعضی دیگر وی را از اصحاب امام صادق و امام کاظم ۸ (نجاشی، ۴۱۵؛ تفرشی، ۳۶۸/۴) کان حياً قبل سنة ۱۸۳ ق. (شبستری، ۲۴۱/۳) و در عین حال که عامی گفته‌اند، ثقه دانسته‌اند (حائری مازندرانی، ۲۵۴/۶). - هر چند بعضی عامی و یا بتری بودن وی را رد کرده‌اند (ر. ک: نوری، ۲۵۲/۵). - و برخلاف توصیف صریح نجاشی به عبدی (نجاشی، ۴۱۵)، بیشتر وی با لقب «مسعدة بن صدقة الربعی» توصیف شده است (ابن بابویه، من لا یحضره الفقیه، ۵۶۰/۳؛ ۱۸۲/۴ و ۱۸۶؛ طوسی، تهذیب، ۲۶۰/۳، ۱۷۳/۹؛ علامه حلی، ۲۷۷؛ خویی،

۱۵۲/۱۹) که از ابی عبد الله و ابی الحسن ۸ روایت نقل کرده و صاحب کتبی از جمله کتاب خطب امیر المؤمنین ۷ بوده و هارون بن مسلم از او روایت نقل کرده است (نجاشی، ۴۱۵؛ طوسی، فهرست، ۱۶۷، ابن شهر آشوب، معالم، ۱۲۳).

جمع بندی و نتیجه بحث: درباره «مسعدة بن صدقه» باید گفت «مسعدة بن صدقه» ای که از امام باقر ۷ روایت می‌کند، با «مصعدة بن صدقه» ای که از امام صادق و امام کاظم ۸ روایت می‌کند، متفاوت است؛ زیرا اولی بتری و عامی و دومی، ثقه است. مؤید این مطلب این است که هارون بن مسلم از او روایت می‌کند و سعد بن عبد الله (نجاشی، ۴۳۸) و عبد الله بن جعفر حمیری (طوسی، فهرست، ۱۷۶) از هارون بن مسلم روایت می‌کنند و با توجه به اینکه عبد الله بن جعفر حمیری کسی است که در طبقه سعد بن عبد الله (متوفی ۳۰۰ ق) قرار دارد که در وصف وی گفته‌اند: «له روایات عن رجال ابی عبد الله - علیه السلام -» (تفرشی، ۳۹/۵)، از این مطلب فهمیده می‌شود که این شخص خود از اصحاب امام صادق - علیه السلام - (مسعدة) با واسطه (هارون بن مسلم) روایت نقل کرده و کسی که هارون از او حدیث نقل کرده از اصحاب کم سن و سال امام صادق ۷ (متوفی ۱۴۸ ق) بوده است از این رو روایت این دو (سعد و عبدالله) از امام باقر ۷ با یک واسطه - هارون بن مسلم - بعید است (خویی، ۱۵۲/۱۹ - ۱۵۳). چنانچه در زنجیره حدیث فوق الذکر مشاهده می‌شود مسعدة بن صدقه از امام صادق ۷ و از مسعدة، هارون بن مسلم روایت می‌کند و این گونه گفته ما نیز تأیید می‌شود.

و حید بهبهانی و سید بحر العلوم درباره مصعدة بن صدقه می‌نویسند: ظاهر این است اخباری که از او نقل شده مورد اعتماد باشد زیرا تمام آنچه که وی نقل کرده است در نهایت متانت و موافقت با آنچه که از اصحاب ثقات نقل کرده‌اند، است (بهبهانی، ۳۳۳؛ بحر العلوم، ۳۳۸/۳).

اما سند این روایت همچنان از لحاظ اشتغال بر إسماعیل بن إسحاق الجهنی و فرج بن فروة جای اشکال است؛ زیرا مدح و ذمی درباره آن دو نشده است و توثیق صریحی ندارند و بنا بر قاعده، مجهول شمرده می‌شوند. به هر حال بر اساس موازین رجالی، راهی بر اعتبار و حجیت این روایت یافت نمی‌شود؛ مگر آنکه با توجه به دلالت و مفاد حدیث، اعتبار و موثق بودن آن را نتیجه بگیریم.

ولی با توجه به شهرت حدیث در مصادر گوناگون روایی و تکرار آن در منابع معتبر شیعه چون کتاب توحید شیخ صدوق، تفسیر عیاشی، نهج البلاغه و البرهان و... و مخالفت نداشتن با

نص قرآن و روایات دیگر، اگر قابل تأیید نباشد، انکارپذیر نیز نیست.

بررسی دلالی

چند نکته در اینجا تأمل برانگیز است که باید به آن توجه کرد:

۱- روایتی که عنوان شد قسمتی از خطبه ۹۰ (اشباح) نهج البلاغه است که با اندکی تفاوت در توحید شیخ صدوق، البرهان و نور الثقلین نیز آمده است، تنها حدیثی است که به زعم بعضی به ظاهر بیان می‌کند راسخان در علم، تأویل آیات قرآن را نمی‌دانند و تنها به آن ایمان دارند و به عجز خود در برابر آنچه که تفسیرش را نمی‌دانند، اعتراف کرده‌اند؛ حال برای روشن شدن مطلب، ما روایت را در نهج البلاغه از چند جمله قبل پی می‌گیریم.

«فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَضِيءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَمَا كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ عَلَيْكَ فَرَضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَائِمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَعْنَاهُمْ عَنِ افْتِحَامِ السُّدِّ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ الْعُيُوبِ الْإِقْرَارُ بِجَمَلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ اعْتِرَافَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنْ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا وَسَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوحًا فَأَقْتَصِرْ عَلَى ذَلِكَ وَلَا تُقَدِّرْ عَظَمَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ» (سید رضی، نهج البلاغه، ۹۰-۹۱).

ای پرسش‌کننده! درست بنگر، آنچه را که قرآن از صفات خدا بیان می‌دارد، به آن اعتماد کن و از نور هدایتش بهره گیر و آنچه را که شیطان تو را به دانستن آن وامی‌دارد، که کتاب خدا آن را بر تو واجب نکرده، و در سنت پیامبر ۹ و امامان هدایتگر : نیامده، رها کن و علم آن را به خدا واگذار، که این نهایت حق پروردگار بر تو است. بدان، آنها که در علم دین استوارند، خدا آنها را از فرو رفتن در آنچه که بر آنها پوشیده است و تفسیر آن را نمی‌دانند، و از فرو رفتن در اسرار نهان بی‌نیاز ساخته است، و آنان را از این رو که به عجز و ناتوانی خود در برابر غیب و آنچه که تفسیر آن را نمی‌دانند اعتراف می‌کنند، ستایش فرمود، و ترک ژرف‌نگری آنان در آنچه که خدا بر آنان واجب نساخته را راسخ بودن در علم شناسانده است. پس به همین مقدار بسنده کن و خدا را با میزان عقل خود ارزیابی مکن، تا از تباه شدگان نباشی.

مقدمتاً باید گفت که بیان منقول از امام علی 7 در این خطبه در پاسخ به فرد پرسش

کننده‌ای است که درخواست آن را داشت که خدا را آن طور ببیند و بشناسد که بقیه مردم را می‌بیند و می‌شناسد، که در جواب، آن حضرت بیان داشتند که ما به کنکاش در ذات خدا قادر نیستیم، لذا در اینجا حضرت 7 در صدد پاسخ گفتن به اینکه آیا راسخان در علم، تأویل متشابهات را می‌دانند نیست، بلکه پاسخی در جهت روشن سازی دسترسی نداشتن علم بشر به شناخت ذات خداوند است و راسخان در علم به خاطر آگاهی به این مسئله بی جهت در مسائلی که در حیطه قدرت آنها نیست و بر آنها پوشیده است، دخالت نمی‌کنند و خداوند بر اثر آگاهی، آنان را از فرو رفتن در اسرار نمان بی نیاز ساخته است. راسخان در علم به جای اینکه در مسائلی وارد شوند که قدرت درک آن را ندارند، به ناتوانی خود از درک آن مسائل اقرار می‌کنند و همین عجز از شناخت خدا، نهایت خدا شناسی است (ر. ک: ابن ابی الحدید، ۴۰۴/۶).

۲- حضرت 7 فرد سؤال کننده را به آنچه که قرآن درباره صفات خدا راهنمایی کرده، به تفکر و اندیشه توصیه می‌کند، نه اینکه او را از آن باز دارد. از این مطلب فهمیده می‌شود که سؤال پرسش کننده از صفاتی خارج است که قرآن بیان می‌کند و یا اینکه قرآن علم به آن را در نزد خدا می‌داند (مانند: وقت رستاخیز، قیام ساعت و فانی شدن دنیا و آنچه که در ارحام است و... (صفا، ۱۱۱، ح ۹))، نه فهم و تفسیر آیات قرآن. از طرفی از سیاق روایت برمی آید که مراد از «الْإِفْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهَلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْعَبِّ الْمَحْجُوبِ» اقرار به جهل معانی آیات متشابه که از فهم عامه پنهان است، نیست و واژه «تفسیر» در این عبارت به معنای تأویل به کار نرفته است؛ بلکه منظور از آن، اقرار به جهل به کنه ذات الهی است.

۳- نکته دیگر اینکه حضرت 7 می‌فرماید: «الغیب المحجوب»، با مراجعه به خطبه‌های دیگر حضرت دریافت می‌شود که منظور از غیب محجوب و علم غیب در کلام حضرت 7 ذات الهی است که از همگان پوشیده است. «هو مقام ذات الواجب الذی لا یناله أحد حتی الراسخین فی العلم» (ابن بابویه، توحید، ۵۶ پاورقی)، «لا ینلغه بعد الهمم، ولا یناله غوص الفطن...» (همان، ۴۲؛ سید رضی، نهج البلاغه، خ ۱) و نیز دانستن وقت قیامت و اموری که علم آنها تنها نزد خداست، چنان که در خطبه ۱۲۸ از نهج البلاغه بعد از آنکه حضرت 7 درباره وقایع عظیمی که بعداً در بصره وقوع می‌یافت، خبر می‌دهد؛ یکی از اصحاب حضرت پرسید که ای امیر المؤمنین آیا علم غیب از سوی خدا به شما عطا شده

۱. «الذی قد حسرت دون کنه نوافذ الابصار، وأقمح وجوده جوائل الأوهام» (ابن بابویه، توحید، ۵۶).

است؟ حضرت 7 خندید و به آن مرد که از قبیله کلب بود فرمود:

«یا أخوا کلب! لیسَ هُوَ بِعِلْمِ غَيْبٍ وَإِنَّمَا هُوَ تَعَلَّمَ مِنْ ذِي عِلْمٍ وَإِنَّمَا عِلْمُ الْغَيْبِ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ مَا عَدَدَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ بِقَوْلِهِ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ الْآيَةَ فَيَعْلَمُ سُبْحَانَهُ مَا فِي الْأَرْحَامِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْثَى وَ قَبِيحٍ أَوْ جَمِيلٍ وَ سَخِيٍّ أَوْ بَخِيلٍ وَ شَقِيٍّ أَوْ سَعِيدٍ وَ مَنْ يَكُونُ فِي النَّارِ حَطْبًا أَوْ فِي الْجَنَّةِ لِلنَّبِيِّينَ مُرَافِقًا. فَهَذَا عِلْمُ الْغَيْبِ الَّذِي لَا يَعْلَمُهُ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ وَ مَا سِوَى ذَلِكَ فَعِلْمٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَعَلَّمَنِيهِ وَ دَعَا لِي بِأَنْ يَعْيَنَهُ صَدْرِي وَ تَضُمَّمْ عَلَيْهِ جَوَانِحِي.» (سید رضی، نهج البلاغه، ۱۴۹، خ ۱۲۸).

با توجه به این مسائل به نظر می‌رسد منظور امام 7 از این روایت این است که راسخان در علم از ورود به دانش‌ها و علمی که به فهم آنها تکلیف نشده‌اند و یا حتی از آنها نهی شده‌اند خودداری کرده و علم آن را به خداوند متعال واگذار می‌کنند نه اینکه بخواهد علم به تأویل را از آنان نفی کند و از دیگر سو هر چند از جمله باورهای امامیه این است که ائمه : از علم لدنی برخوردارند و خداوند علم غیب را به آنان آموخته است؛ اما این با غیبی که تنها، علم آن نزد خدا باشد مانند علم به زمان قیامت، منافات ندارد (ر. ک: صفار، ۱۰۹؛ کلینی، ۲۵۶/۱؛ مجلسی، ۹۸/۲۶).

نتیجه گیری

با بررسی احادیث «راسخون فی العلم» معلوم می‌شود که دو رویکرد کلی نسبت به راسخان در علم وجود دارد؛ رویکرد نخست آنکه راسخان در علم به تأویل آیات قرآن آگاه‌اند و رویکرد دوم آنکه، راسخان در علم به تأویل متشابهات قرآن آگاه نیستند، آنها کسانی هستند که به جهل خود در برابر تأویل آیات متشابه اقرار دارند و از تکلف بی حاصل در کسب دانشی که از فهم آنها خارج است، خودداری می‌ورزند. البته این رویکرد قابل توجیه و نقد است و باید گفت بنا بر دلایل روشن عقلی و نقلی و به شهادت روایات صحیح‌السند و صریح‌الدلاله، راسخان در علم به تأویل آیات قرآن آگاه هستند و وجود متشابهات در قرآن بنا بر حکمت الهی و ظهور مسائل جدید در گذر زمان و نیاز مبرم پاره ای از آیات الهی به تبیین، نیز مؤید آن است.

در مسئله آگاهی از تأویل، در روایات راسخون فی العلم، نیز باید گفت دو رویکرد نسبت به تأویل وجود دارد؛ رویکرد نخست شامل روایاتی است که مراد از تأویل را آگاهی از معانی

پنهان معارف قرآنی می‌داند که جز از طریق پیوند با وحی الهی حاصل نمی‌شود. از این منظر راسخان در علم، تنها بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و ائمه معصومین : تطبیق شده است.

رویکرد دوم، مراد از تأویل را آگاهی از ابعاد باطنی و عمیق آیات قرآن می‌داند که فراتر از ظاهر تنزیلی آن به نظر می‌آید و با توجه به گستره معنایی باطنی از سویی و مراتب گوناگون افهام بشری از سوی دیگر، بهره با عالمانی خواهد بود که بیشتر به فرهنگ قرآن آشنا بوده و ضمن آگاهی به علوم نقلی و عقلی مرتبط با معارف قرآن، بیشتر با منبع معرفت بخش الهی و یا سنت نبوی ارتباط داشته باشند.

از این رو رویکرد نخست، از لحاظ دلالت، در اختصاص علم تأویل به اهل بیت : ظهور دارد و تنها عالمان به علم تأویل و راسخان در علم حقیقی، ائمه : هستند. که علم آنها از منبع وحی دریافت شده است، چنان که از معنای «راسخ در علم» دریافت می‌شود که همانند با ریشه لغوی آن، به معنای پای بندی به علم و ریشه داری در علم است. اما رویکرد دوم، علم به تأویل را مختص اهل بیت ندانسته و راسخان در علم را اعم از معصومین : شمرده است. اما با بررسی روایاتی که در این باره آمده است اثبات شد که نسبت دادن راسخ در علم، به غیر اهل بیت به معنای نفی نکردن فهم بشری از درک معانی ظاهری و مفاهیم قرآنی است نه به معنای آگاهی آنان از علم تأویل؛ چون از صریح روایاتی که ذکر شد به آسانی این انحصار را می‌توان فهمید.

اشاره به این نکته مفید خواهد بود که لحن و سیاق روایات ذکر شده در تعیین ائمه : به عنوان عالمان به تأویل، لحن بیان مصداق نیست هر چند در برخی موارد دیگر می‌توان این را گفت اما چگونگی بیان روایات و نیز نوع انحصاری که در برخی از آنها آمده صرف بیان مصداق را رد می‌کند؛ بلکه در صدد بیان معنی آیه و به نوعی مشخص کردن تفسیر آن هستند. حاصل سخن آنکه، تحت پرتو شواهد فراوان احادیث «راسخان در علم» به دست می‌آید که علاوه بر خداوند، راسخان در علم نیز به تأویل آیات قرآن آگاهی دارند و بنا بر روایات تفسیری و غیر تفسیری معتبر و صریح الدلاله، معصومین : به عنوان پیشوایان دینی، راسخان حقیقی علم و عالمان حقیقی تأویلند.

منابع

- آبی فاضل، حسن بن ابی طالب یوسفی، *کشف الرموز فی شرح مختصر النافع*، چاپ سوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۷ ه. ق.
- ابن ابی جمهور احسائی، *عوالی اللالی*، انتشارات سید الشهداء، قم، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ابن ابی الحدید معتزلی، عبدالحمید بن هبة الله، *شرح نهج البلاغة*، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *التوحید*، تصحیح و تعلیق: السید هاشم الحسینی الطهرانی، منشورات جماعة المدرسین فی الحوزة العلمية، قم.
- _____، *من لا یحضره الفقیه*، چاپ دوم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۳ ه. ق.
- _____، *کمال الدین*، دار الکتب الإسلامیه، قم، ۱۳۹۵ ه. ق.
- ابن فارس، أبو الحسین أحمد، *معجم مقاییس اللغة*، تحقیق: السلام محمد هارون، مکتبه الإعلام الإسلامی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.
- ابن شهر آشوب مازندرانی، علی بن محمد، *معالم العلماء*، بی نا، قم، بی تا.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، *تأویل مشکل القرآن*، بی نا، بی جا، بی تا.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، *لسان العرب*، چاپ سوم، دار صادر بیروت، ۱۴۱۴ ه. ق.
- ابن هشام الأنصاری، *معنی اللیب*، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم، ۱۴۰۴ ه. ق.
- الأسترآبادی، رضی الدین، *شرح الرضی علی الکافیة*، تصحیح و تعلیق: یوسف حسن عمر، مؤسسة الصادق، طهران، ۱۳۹۵ ه. ق.
- اسعدی، محمد، *سایه ها و لایه های معنایی: درآمدی بر نظریه معنا شناسی مستقل فراهی قرآنی در پرتو روایات تفسیری*، چ دوم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۸۶ ش.
- ایازی، محمد علی، «جایگاه اهل بیت در تفسیر قرآن»، *مجله بینات*، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۱۳۸۲، صص ۳۴۸-۳۱۹.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، *رجال البرقی - الطبقات*، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳ ه. ق.
- بحر العلوم، محمد مهدی، *الفوائد الرجالیة*، تحقیق و تعلیق: محمد صادق بحر العلوم، حسین بحر العلوم، الأولى، آفتاب، مکتبه الصادق، طهران، ۱۳۶۳ ش.
- بحرانی، هاشم، *البرهان فی تفسیر القرآن*، چاپ اول، بنیاد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ ه. ق.
- بهبهانی، وحید، *تعلیقة علی منهج المقال*، بی جا، بی تا.
- تفرشی، مصطفی بن حسین، *نقد الرجال*، الطبع الأولى، مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، قم، ۱۴۱۸.

- جزایری، سید نعمه الله، *نور البراهین (نور البراهین أو أنیس الوحید فی شرح التوحید)*، السید مهدی الرجائی، الطبع الأولی، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- جوهری، اسماعیل بن حماد، *الصحاح*، تحقیق: أحمد عبد الغفور العطاء، الرابعة، دار العلم للملایین، بیروت - لبنان، ۱۴۰۷ هـ. ق/۱۹۸۷ م.
- حائری مازندرانی، محمد بن اسماعیل، *منتهی المقال فی أحوال الرجال*، چاپ اول، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم - ایران، ۱۴۱۶ هـ. ق.
- حسینی استرآبادی، سید شرف الدین علی، *تأویل الآیات الظاهرة*، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن بن علی، *تفصیل وسائل الشیعة*، چاپ اول، مؤسسه آل البيت، قم، ۱۴۰۹ هـ. ق.
- حلی، حسن بن علی بن داود، *رجال ابن داود*، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۸۳ هـ. ق.
- حویزی، عبد علی بن جمعه، *تفسیر نور الثقلین*، چاپ چهارم، انتشارات اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۵ هـ. ق.
- خویی، ابوالقاسم، *معجم رجال الحدیث*، الخامسة، ۱۴۱۳ هـ. ق.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، چاپ اول، دارالعلم، بیروت، ۱۴۱۲ هـ. ق.
- سید رضی، *نهج البلاغة*، محقق/مصحح: عزیر الله عطاردی، چاپ اول، مؤسسه نهج البلاغه، قم، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- _____، *حقایق التأویل*، تحقیق: محمد رضا آل کاشف الغطاء، دار الکتب الاسلامیه، قم.
- سید مرتضی، امالی، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، انتشارات ذوی القربی، قم، ۱۴۲۸ هـ. ق.
- سبحانی، جعفر، *موسوعة طبقات الفقهاء*، بی نا، بی جا، بی تا.
- شبستری، عبدالحسین، *الفائق فی رواة وأصحاب الإمام الصادق 7*، الطبع الأولی، مؤسسة النشر الإسلامی، ۱۴۱۸ هـ. ق.
- شهید اول، محمد بن مکی عاملی، *غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد*، چاپ اول، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۴ هـ. ق.
- صفّار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات*، تصحیح و تعلیق و تقدیم: الحاج میرزا حسن کوچه باغی، مطبعة الأحمدی و منشورات الأعلمی، طهران، ۱۴۰۴ هـ. ق/۱۳۶۲ ش.
- طباطبایی، محمد حسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم - قم، ۱۴۱۷ هـ. ق.
- _____، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه محمد باقر موسوی همدانی، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۷۴ ش.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، چاپ سوم، ناصر خسرو، تهران، ۱۳۷۲ ش.

- طریحی، فخر الدین، *مجمع البحرین*، چاپ سوم، کتابفروشی مرتضوی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
- طوسی، محمد بن حسن، *التبیان*، الأولى، تحقیق و تصحیح: أحمد حبیب قصیر العاملی، چاپخانه: مطبعة مكتب الإعلام الإسلامي، ۱۴۰۹ ق.
- _____، *تهذیب الأحكام*، چاپ چهارم، دارالکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ه. ق.
- _____، *رجال الشيخ - الأبواب*، چاپ اول، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، ۱۴۱۵ ه. ق.
- _____، *الفهرست*، المكتبة الرضویة، نجف، بی تا.
- علامه حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر اسدی، *خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال*، دار الذخائر، قم، ۱۴۱۱ ه. ق.
- غضائری واسطی بغدادی، أحمد بن الحسین، *رجال ابن الغضائری*، سید محمد رضا جلالی، طبع الأولى، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۲ ه. ق/ ۱۳۸۰ ش.
- فیض کاشانی، ملا محسن، *تفسیر الصافی*، چاپ دوم، انتشارات الصدر، تهران، ۱۴۱۵ ه. ق.
- قمی، علی بن ابراهیم، *تفسیر قمی*، چاپ چهارم، دار الکتب، قم، ۱۳۶۷ ش.
- کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبد العزیز، *رجال الکشی - اختصار معرفة الرجال*، مؤسسه نشر در دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۴۹۰ ه. ق.
- کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب، *الکافی*، چاپ چهارم، دار الکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۷ ه. ق.
- مجلسی، محمد باقر، *بحار الأنوار*، تحقیق: محمد الباقر البهبودی، عبد الرحیم الربانی الشیرازی، مؤسسه الوفاء، بیروت، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ه. ق.
- _____، *مرآة العقول*، چاپ دوم، دارالکتب الإسلامية، تهران، ۱۴۰۴ ه. ق.
- معرفت، محمد هادی، *التمهید فی علوم القرآن*، الطبعة الثانية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۶ ه. ق.
- _____، «متشابهات در قرآن»، *مجله کیهان اندیشه*، شماره ۵۲، ۱۳۷۲ ش، ۶۸-۵۶.
- میبدی، رشیدالدین، *کشف الأسرار و علة الأبرار*، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۱ ش.
- میرجهانی، *مصباح البلاغة*، مستدرک نهج البلاغة الموسوم بمصباح البلاغة في مشکوة الصياغة، نسخة مخطوطة، بی جا، ۱۳۸۸ ه. ق.
- نراقی، میرزا ابو القاسم بن محمد بن احمد، *شعب المقال فی درجات الرجال*، بی نا، بی جا، بی تا.
- نعمانی، محمد بن ابراهیم، *الغیبة*، مكتبة الصدوق، تهران، ۱۳۹۷ ه. ق.
- نوری، میرزا حسین، *خاتمة المستدرک*، چاپ اول، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، بی تا.